



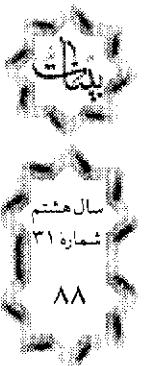
مبانی برداشت معصومانه
از معارف قرآن
در
گفت و گو با
آیت الله صادقی تهرانی



قسمت دوم

بیانات: سؤال دیگری که درباره روش حضرت عالی مطرح است اینست که یکی از ویژگی های تفسیر شما استفاده و بهره گیری از مفهوم واژه ها است، که قبلا هم به آن اشاره مختصری داشتید. یعنی حضرت تعالی سعی می کنید مفاهیم و واژه ها را بدون هیچ گونه محدودیتی با همان گستردگی طبیعی در خود کلمه، با توجه به همان موقعیت کاربردی که در آیه دارد، به عنوان پایه و سرآمد تفسیر قرار دهید و تا اندازه ای که توانایی فکری و ذهنی اجازه می دهد به گسترده شدن مفهوم آیات و شناخت مصداقها و قابلیت های قابل انطباق به آن بپردازید، به عنوان نمونه در توضیح مرتد فطری، یا در ذیل آیه شریفه ۹۶ سوره آل عمران که در جلد پنجم تفسیر الفرقان، ص ۲۵۶ بحث کرده اید درباره «اول بیت وضع للناس» و یا آیات دیگری از این قبیل. اکنون سؤال این است که اینها و نمونه های بسیار دیگر که با بهره گیری از ظرفیت مفهومی واژه ها، از آیه ها برداشت شده، سبب فتواها و نکته ها و دیدگاه های جدیدی شده، که پاره ای از آنها مغایر نظر مشهور فقیهان و یا روایات است. آیا برای این گونه برداشتها دلیل خاصی از سنت و یا از فرمایش معصومان علیهم السلام وجود دارد؟

آیت الله صادقی: برخورد با آیات قرآن سه گونه است. به گونه افراطی، گونه تفریطی و گونه وسط بین الامرین و معتدل. برخورد به گونه افراطی و تفریطی، تحمیل بر قرآن است: یا تحمیل توسعه یا تحمیل تضییق. که این خود تفسیر به رأی است. اما گونه سوم، که اطلاق یا عموم



مفهومی واژه هاست یا به عنوان نص مثل «وحرّم الربّیا» - که نص در اطلاق است - و یا به عنوان ظاهر در عموم و اطلاق نازل شده که این هم حجت قطعی است و یا مانند ظواهر عمومات و اطلاقاتی است که فقط در مقام بیان قاعده می باشد. البته ضابطه ای که استثنا پذیر است و از استثناء، استقبال هم می کند. مانند «أحلّ الله البیع» که حتی اگر ظاهر در اطلاق هم باشد، ذکرش در قرآن لغو است چون تحصیل حاصل است زیرا همه می دانند بیع حلال است پس ظاهر این آیه، بیان قاعده و ضابطه در اطلاق است و خودش بماهی هی از تقييدات قطعی در کتاب و سنت، استقبال می کند.

دلیل اول ما خود قرآن است. چون قرآن نور است، هدی است، برهان است، بیان است، تبیان است و حجت بالغه است. و در کل این ابعاد، در أفضل و أعلى مراتب دلالی و مدلولی است. بنابراین اگر در مطلق که نص یا ظاهر است در اطلاق، یا عامی که نص یا ظاهر است در عموم، فرضاً مراد از آنها اوسع یا اضیق باشد، این برخلاف فصاحت است؛ و در منطق و ادبیات، چنان تعبیری غلط است، مخصوصاً ادب تعابیر قرآنی که بالاترین تعبیرات است نسبت به کل معصومان و پیامبران علیه السلام. یعنی درجه أعلى و اولی و ابدی عباراتش، شامل طول و عرض جهان تکلیف است، بدین گونه که از زمان نزول قرآن تا رستاخیز جهان، مفاهیم مستقیم قرآنی دربرگیرنده کل نیازهای مکلفان، از انسان زمین، انسان آسمان، فرشتگان، جنیان و کل مکلفان می باشد که قرآن به آنها اشاره کرده است. این اصل، همان معجزه عالیّه بودن قرآن و اعلی المعجزات بودنش در دلالت، در مدلول، در فصاحت، در بلاغت، حتی در وزن و ترتیب آیات است.

اگر ما با نظر مستقیم به آیات از جهت مفاهیم نصی یا مفاهیم ظاهری، بنگریم، اگر نص قرآن اطلاق دارد، همان است. اگر ظاهرش اطلاق دارد، همان است. اگر نص قرآن عموم رادر بردارد، همان. و اگر نص قرآن خاص است همان است. اما اگر همین مفاهیم را توسعه دهیم، تحمیل است. تضییق دهیم، تحمیل است. بنابراین مدرک اول و کافی برای ما در نگرش مفاهیم قرآنی، آن گونه که هست، نه کم، نه زیاد، نه افراط و نه تفریط، همین حجت بالغه بودن قرآن، در أفضل مراحل بلاغ است. هذا بلاغ للناس (ابراهیم، ۱۴/۵۲)، که ابلغ بلوغ های وحیانی است. البته روی این مبنا که بر خلاف اکثر تفاسیر، و بر خلاف اکثر تراجم است، اختلافات زیادی با فقها، مفسران، اخباریان، معاصران و منتقدان داریم. چون قرآن در طول تاریخ وحی تا انقراض جهان، در لغات، کلمات، جملات، آیات، ترتیب آیات و کل خصوصیاتش در بالاترین درجات وحیانی است.

حال با این نگرش به قرآن - فرض کنید اگر اصلاً روایاتی نداشته باشیم - آیا خود قرآن در تبیین مطلب خود، کافی نیست؟ اگر خدا مطلبی را در قرآن به طور مکرر و یا در یک جا بیان فرموده است و از معصومان حتی پیامبر اکرم علیه السلام هیچ اشاره ای هم در تأیید آن نداشته باشیم، آیا

تأییدی می‌خواهد؟ خیر، چون خودش متأید است. وحی ربانی متأید است به وحیانی بودنش. مثلاً در ذیل آیه ۱۴ سوره طه، وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي، رسول الله ﷺ یک استتاج عالی از آیه فرمودند. البته ما بیش از دویست احتمال داریم، از جمله احتمالات، مخصوصاً با راهنمایی تفسیر حضرت رسول ﷺ این است که اگر شما نماز را در وقت مقررش فراموش کردید، و وقت نماز بعدی رسید، از اقم الصلوة لذکری استفاده می‌شود که نماز گذشته بر نماز حاضر مقدم است. مگر در صورتی که وقت نماز حاضر تنگ باشد و یکی از معانی «لذکری» این است که: «هر وقت یادت آمد»، یعنی اگر یادتان رفت نماز را در وقتش بخوانید و بعد از وقت در وقت نماز دیگر یادتان آمد در اینجا دَوْران امر است بین نماز وقت حاضر و نماز قبلی، که نماز قبلی مقدم است. این گونه استتاج فقهی را رسول الله ﷺ از اطلاق آیه در ابعاد گوناگونش داشته‌اند، یا دربارهٔ وممّا رزقناهم ینفقون (بقره، ۲/۳) از امام باقر ﷺ حدیثی داریم که «مّمّا علمناهم بیئُون أو ینبئُون». مردم عادی و غیر دقیق، رزق را رزق مادی می‌دانند. و غفلت دارند از رزق روح، حال آنکه «هم» هم روح است و هم جسم. ولی محور «هم»، روح است. پس محور رزق، رزق روحی است. و رزق روحی، علم است. معرفت است. در اینجا معصوم ﷺ تفسیر به مصداق خقی اعلی کرده‌اند. مخفی است بر کسانی که به امور ظاهری نظر دارند. نظر به بدن و رزق بدن و سایر رزق‌های مادی دارند. ولی رزق خفی که رزق روح است، رزق اعلی است. یا «النبا العظیم» که در روایاتی تفسیر به ولایت امام علی ﷺ شده، با آنکه کلاً نبا عظیم در قرآن یا خود قرآن است و یا توحید، معاد و رسالت است و نبا عظیم ولایت، استمرار و دنباله‌ی نبا عظیم رسالت محمدی ﷺ است و به مصداق خفی مورد اختلاف تفسیر شده است که این خود تفسیری تطبیقی است و نه مفهومی. از این قبیل نکات ما در تفاسیر زیاد داریم. در تفاسیر صحیح که از معصوم، چه از رسول الله و یا ائمه غیره وارد شده است. و نوعاً تفاسیر معصومان، تفسیر مصداق است و تفسیر به مفهوم کم دارند، زیرا مفهوم برای کل فهمنندگان مفهوم است.

بیانات: حضرت آیت الله صادقی، آیا روایات مختص و یا مقید نیستند؟

آیت الله صادقی: این بحث دیگری است. عام و مطلق قرآن سه گونه است. - چنان که در کتاب اصول الاستنباط بحث کرده‌ایم - یا عام و مطلق، نص در عموم یا اطلاق است. مثلاً آن الله علی کل شیءٍ قدیر (بقره، ۲/۲۰)، که نص در عموم است. یا نص در اطلاق است مثل «وحرّم الرّبا». ربا چرا حرام است. چون ربا است. من القضاء التي قیاساتها معها. این نص در اطلاق است و لذا ما هیچ ربایی را که روایت دارد یا ندارد یا دیگران می‌گویند قبول نمی‌کنیم که حلال است، وکلّ رباها، صد در صد حرام است. چه بین الولد والوالد، بین الزوج والزوجه، و یا بین المؤمن والحربی. در حالی که خود این روایات هم متناقض اند. اگر وحدت دلالتی هم



داشتند! این وحدت دلالی بر خلاف نص اطلاق آیه است که وحرّم الربّا، بنابراین آیات، مطلق یا عام، یا نص، یا ظاهرند و یا هیچکدام. بلکه در مقام تبیین ضابطه اند. مثل واحلّ الله البيع (بقره، ۲/۲۷۰) که نه نص است در صد در صد بیعها؛ و نه ظاهر است در صد در صد بیعها. در حالی که اگر نص باشد خیلی از موارد خارج می شود.

اگر هم ظاهر باشد خیلی از موارد خارج می شود. اما سوم که نه نص در اطلاق و عموم است و نه ظاهر در اطلاق و عموم، بلکه ضابطه ای را بیان کرده است، و ما می دانیم به این ضابطه، تخصیص یا تقییدهایی خورده، و قبل از پی جویی از مخصّصات یا مقیدات کتاباً و سنّت، ما حق عمل به عموم یا اطلاق آن را نداریم. مثلاً احلّ الله البيع آیا می گوید که هر بیعی حلال است؟ خیر! باید تحقیق کرد. آیا این بیع چگونه است. آیا اکل به باطل است؟ ثمن معین است یا نه؟ ثمن معین است یا نه؟ فروشنده عاقل است یا نه؟ یا هر گونه خصوصاتی که در قرآن تبیین شده است. باید بگردیم و پیدا کنیم. اگر دیگر خصوصاتی نبود، بعد به سنّت مراجعه کنیم. اگر در سنّت قطعی هم خصوصیتی در کار باشد. قبول می کنیم و این تخصیص یا تقیید منافات با اطلاق آیه ندارد. بلکه این مطلق درجه سوم و عام درجه سوم که نه نص و نه ظاهر است، از تقیید یا تخصیص، استقبال هم می کند. اما نص و ظاهر از اینها استدبار می کند. نص در عموم، ظاهر در عموم، نص در اطلاق، و ظاهر در اطلاق استدبار می کند از کل مخصّصات و مقیدات و اگر هم مخصّص هایی در قرآن باشد، اگر بعد از گذشت زمان عمل نازل شده، ناسخ است. و اگر قبل از زمان عمل است مخصّص یا مقید می باشد که تقیید و یا تخصیصش، قرین خود آیه و یا قبل و یا بعد از آن است که در اینجا کلاً مورد قبول است.

بنابراین، ما نمی توانیم تخصیص یا تقیید روایتی را نسبت به قرآن در بُعد نص و در بُعد ظاهر، قبول کنیم. بله، در بُعد اطلاقات و عموماتی که به عنوان ضابطه است می توان قبول کرد. و احياناً خیلی هم کم رنگ است و کم اتفاق می افتد که این عام قرآنی یا مطلق قرآنی که به عنوان ضابطه است، در خود قرآن تقیید و تخصیصش اصلاً نباشد.

بیانات: ظاهر آجناب عالی استفاده از آرای مفسران را تفسیر به رای می دانید. در حالی که دیدن رای دیگران زمینه ذهنی درست می کند برای استفاده از آیه و گاهی در فهم آیه نیز مؤثر خواهد بود.

آیت الله صادقی: استفاده از آرای مفسران، چه مبتنی بر روایاتی باشد، چه مبتنی بر ادله دیگری باشد دو بخش است. بخش نخست قابل قبول است در صورتی که موافق نص، یا ظاهر قرآن باشد. و بخش دوم قابل قبول نیست یعنی آرائی که مخالف نص یا مخالف ظاهر قرآن است. این میزان اصلی در تفسیر قرآن است.



بنده در نوشتن تفسیر، ترتیب کارم این بود که اول به خود آیه مورد بحث، نظر و دقت می کردم. بدون توجه به روایات، بدون توجه به اقوال و نظرات. سپس آیات قبل و بعد را. چون ارتباط آیات، ارتباط وحیانی است. همان طور که خود آیات از نظر کلمات و جملاتش وحیانی است، ترتیب آنها هم وحیانی است. لا تحرك به لسانك لتعجل به. ان علينا جمعه وقرآنه (قیامة، ۷۵/ ۱۶-۱۷) خواندنش، جمعش، همه اش وحیانی است. این آیاتی که به مناسباتی در مکه و مدینه نازل شده است. آن مناسبات، و این ارتباط تنگاتنگ نیز وحیانی است، و وحیانی بودنش به این است که: آیه ای که در سال قبل نازل شده، پیش از آیه ای قرار گرفته که سال بعد نازل گردیده است. این بحث جدایی است که حالا اشاره کردیم. بنابراین، با سه نظر باید به قرآن نگاه کرد: نظر اول به خود آیه که مبنای دلالتی لغات و کلمات آن است، نگرش دوم به آیات قبل و بعد، سپس نظر به کل آیات قرآن که تفسیر موضوعی آن می باشد. باید این سه بعد را با کمال دقت، روشن بینی، نه تحمیلی، نه تحمیل افراطی و نه تحمیل تفریطی توجه نمود. بعد با دقت به روایات شیعه و سنی مراجعه کرده و سپس به اقوال مراجعه می کنیم. و آنچه موافق نص یا ظاهر مستقر و ثابت قرآن است مقبول، و آنچه مخالف با قرآن است، مردود می باشد.

بیانات: چه مقدار به سند روایات تکیه و توجه دارید؟

آیت اللّه صادقی: ما اصلاً به سند کاری نداریم، متن را به متن قرآن عرضه می کنیم، عرض سندی نیست. عرض، متنی است. جاهل، فاسق، عالم، بزرگ، کوچک، متواتر، واحد، ثقه، باید با قرآن سنجیده شود. اگر متن، توافق با قرآن دارد، قبول است. اگر متن مخالف قرآن است مقبول نیست. اگر متن روایات نه موافق و نه مخالف است، در اینجا به شرط یقینی بودن قابل پذیرش است. و بنابر ولا تقف ما لیس لک به علم، اگر حکمی علم آور باشد از باب واطیعوا الرسول واولی الامر منکم، کلام منقول از رسول و ائمه علیهم السلام را قبول می کنیم. که مثلث اطیعوا الله، واطیعوا الرسول واولی الامر منکم برای کل مسلمانان مبدأ و مرجع دریافت احکام اسلامی است و در صورت اختلاف آنان در «اولی الامر»، کتاب الله و سنت رسول الله، مرجع حل اختلاف است و در پایان محور یگانه ی مرجعیت احکام، کتاب الله است که این محوریت براساس: ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الاخر با اعتقاد به توحید ربانی و ایمان به یوم الاخر، تنها راه شناخت همه جانبه ی اسلام می باشد. و در نهج البلاغه نیز مضمون کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که می فرمایند: «اطیعوا الله فی محکم کتابه واطیعوا الرسول فی سنته الجامعة غیر المفرقة» واولی الامر هم تنها ائمه ی معصومین علیهم السلام هستند.

بنابراین ما اصلاً به سند روایت نه در فقه و نه در علوم دیگر، کاری نداریم به متن نگاه می کنیم. یا موافق قرآن است و یا مخالف و یا هیچکدام. اگر موافق است سند لازم نداریم. اگر مخالف



است باز سند لازم نیست. اگر موافق است، در قبولش سند لازم نیست، تنها در انتسابش به معصوم سند لازم است و اگر مخالف است، در ردش سند لازم نیست. اگر نه موافق و نه مخالف است اطمینان لازم است. اطمینان پیدا کردن یک بُعدش تواتر است. اگر تواتر نبود، سند لازم است. پس بنابراین احتیاج به سند خیلی کم‌رنگ است. احتیاج به سند روایت، برای اطمینان صدور است. اطمینان صدور هم در آنجا لازم است که نه موافق قرآن و نه مخالف قرآن باشد. و در این صورت نیز برداشت معصومانه رسول الله ﷺ تنها از رموز حروف مقطعه و رموز حروف لغات و الفاظ دالّه ی قرآنی است و نه چیزی خارج از قرآن، زیرا بر مبنای آیاتی مانند: **واتل ما اوحی الیک من کتاب ربک لا مبدل لکلماته و لن تجد من دونه ملتحداً** (کهف، ۱۸/۲۷) رسول گرامی هرگز پناهگاه و مرجعی وحیانی به جز قرآن ندارد. بنابر این دلیل اسلامی در انحصار قرآن است و بس، که سنت هم مستفاد از خود قرآن است. در سراسر قرآن دو ملتحد داریم، نخست ملتحد ربانی: **قل انی لن یجیرنی من الله احد و لن اجد من دونه ملتحداً** (جن، ۷۲/۲۲) و سپس ملتحد وحیانی؛ که هر دو منحصر به فرد هستند. و چنان که در بُعد ربانیت، ملتحد و پناهگاهی به جز خدای تعالی نیست، ملتحد و پناهگاه وحیانی هم به جز قرآن، هرگز در سراسر تاریخ وحی رسالتی نیست. و چنان که می بینیم سلب ملتحد در هر دو جا با «لن» بوده و هر دو را محال دانسته است.

بیانات: بنابر این، معیار، توجه به قرآن است و این اصل است؟

آیت الله صادقی: آری؛ ما روایات و نظرات را نه، دیده و نه نادیده می گیریم. به دیده گرفتن مطلق، یعنی قبول کردن، که حتی این متناقضات را و یا وحدت نظر کل مفسران را ولو مخالف قرآن باشد قبول کنیم، البته قبول می کنیم به شرط موافقت با قرآن. و رد می کنیم در صورت مخالفت با آن، و در صورت عدم موافقت و مخالفت اگر قطعی باشد آن را می پذیریم.

در کلام حضرت علی علیه السلام آمده است که اگر کسی نظر کند به آرای مردم، فهم و دریافتش قوی تر می شود. همین طور هم هست. ولكن، اگر ابتداءً به طور عمیق و مستقیم به آیات قرآن در آن سه بُعد نظر کنیم و مطالب قرآنی با این دقت نظر بدست آید، بهتر می توانیم مخالفها را رد کرده و موافقها را قبول کنیم. اگر کسی علم اصول نخوانده، صد درصد نمی تواند نظر به نفی و اثبات بدهد. با علم فقه، اصول، عرفان، فلسفه و... اگر بر محور معارف قرآن باشد، بهتر می تواند رد، یا قبول کند البته در صورتی که در این علوم ذوب نشود، که در غیر این صورت، برداشتهای علمی اش تحمیلاتی بر قرآن است.

و لذا رای بنده این بوده که از اول که چشم به حوزه ها باز کردم و حتی قبل از آن، که در خدمت مرحوم آیت الله العظمی آقای شاه آبادی بودم، از اول محور کارم این بود که با چشم

راست، قرآن را، و با چشم چپ شکاک، روایات و اقوال را نگاه کنم، چشم راست، همیشه راست است منتها با نظر به روایات و اقوالی که توافق دارند با قرآن، تزیین تر می شود، و نکات قوی تر و بهتری را می یابد. ما در تفسیر «الفرقان» و «البلاغ» قال فلان، قال فلان نداریم و نباید هم داشته باشیم. چرا؟ زیرا قال فلان و فلان چند محذور دارد، یکی اینکه فلان عالم بزرگ مرتبه، چنین فرموده است ولی پذیرفته نیست. خوب این اهانت است. فقط ما نظرات را نظر می کنیم. آنچه را که موافق با قرآن است قبول می کنیم. بدون ذکر اسم و آنچه را مخالف است رد می کنیم بدون ذکر اسم. بنابراین، نظرات و روایات در تفسیر، هم هست و هم نیست.

شاید هیچ تفسیری به اندازه «الفرقان»، روایات شیعه و سنی را نقل نکرده باشد، مگر تفسیرهایی که محض در اخبار باشند. ما نظرات علماء، روایات و علم را در این سه بعد رد نظر می گیریم. کلاً منفی نمی دانیم، و کلاً مثبت هم نمی دانیم. چون کلاً صحیح یا غلط نیست. بله، از علمی که عنوان قانونی دارد و ثابت قطعی است، احیاناً برای فهم قرآن کمک می گیریم. نه مثل طنطاولی که فرضیه های علمی را احیاناً بر قرآن تحمیل کرده است. و این غلط است. زیرا این فرضیه ها ثابت نیست و مطلق هم نیست. تحمیل کردن بر قرآن، تفسیر قرآن نیست. تعطیل قرآن است. تنقیص قرآن است. قرآن را از کار انداختن است. از وحیانی بودن، دور کردن است. و همان تفسیر به رأی کردن است که مذموم می باشد.

لکن علمی که قطعی شده، مثل این که زمین دارای حرکاتی است، قوه جاذبه دارد، این ها راه ما را در فهم برخی از آیات بازتر می کند. مثلاً در فهم آیه ۲۵ سوره مرسلات، ألم نجعل الأرض کفاتا. هیچ مفسری، هیچ مترجمی، نه شیعی، نه سنی، و نه هیچ روایتی نگفته است که از آیه چه استفاده ای می شود. چون معنای کفات را کفاف گرفته اند، یعنی با تغییر معنای کفات گفته اند: بناها کفایت است از برای زندگان و گورستانها برای مردگان! اولاً و ثانیاً این ایرادها وارد می شود که اولاً: مگر خدا بنا است. مگر خدا قبر کن است. مگر ساختمانها را خدا درست می کند و... ثانیاً کفات است نه کفاف. و کفات در لغت، یعنی کفت الطائر کفتاً و کفاتا و کفیتا و کفتاناً: اسرع فی الطیران و تقبض فیه، که سرجمع به معنای سرعت پرواز است. حالا، این «کفاتا» دارای دو بُعد ادبی و نحوی است یک بُعد لزوم، و یک بُعد تعدی. بُعد لزوم، اسرع فی الطیران است که لازم است. بُعد تعدی اش، تقبض فیه می باشد. بنابراین آیه با نظر به خود لغت، بدون توجه به حرف های دیگران، چنین زیبا و پرمعنا می فرماید: که این زمین متحرک است، پرنده ای است سریع السیر که در حین سرعت، زندگان و مردگانی را که روی این زمین قرار دارند از سقوط در فضا نگهداری می کند.

حالا در اینجا ما قبل از اینکه علم مسأله را ثابت کند یا نمی فهمیدیم یا دچار کج فهمی بودیم که کفات را، کفاف معنی می کردیم، یا می گفتیم نمی دانیم چیست. آن زمانی که اصلاً صحبت از حرکات زمین و نیروی جاذبه ی آن نبود معنای آیه را آن گونه که دلالت دارد نمی فهمیدیم.



لکن الان که علم ثابت کرده است زمین هم سرعت پرواز دارد و هم سرشنینانش را بر خلاف قانون گریز از مرکز با ضابطه و قوه جاذبه در کیهان حفظ می کند، می فهمیم که علم هم همین را می گوید... ولکن نه اینکه علم تحمیل کند. بلکه علم راه را برای ما بازتر و گشوده تر می کند، که معنای آیه را چنان که هست بفهمیم، نه این که به آن تحمیل کنیم، بلکه آیه را بفهمیم. و همچنین در دهها آیه ای که زمین، فضا، اعضای بدن و شهودی دیگر را مأموران ضبط اعمال ما دانسته است که دو شاهد صامت و دو شاهد ناطق، شاهد بر اعمال ما هستند، یعنی اعمال ما در دستگاه های گیرنده و فرستنده صداها و سیمای خودی: (اعضا) و غیره (زمین و فضا) - که این دو صامت اند و فرشتگان و معصومان که ناطق اند - ثبت و ضبط می شود که هنوز صد در صد علم بشر به آن نرسیده، ولی در آستانه آن قرار گرفته، و البته مقداری از آن را فهمیده است. چنان که در کتاب در المنثور از ابن عباس از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که «ان للقرآن آیات متشابهات یفسرها الزمن» همانا در قرآن آیاتی متشابه وجود دارد که زمانها آنها را تفسیر می کند. مثلاً فهم انسان نمی رسد که زمین حرکت می کند ولکن وقتی علم ثابت کرد که زمین حرکت دارد مفسر آن را تفسیر می کند. و این خود تفسیر فهم ماست. و نه تفسیر قرآن.

قرآن خودش مفسر خود است. زیرا فهم ما گاه غشاء و غطائی دارد و بدین جهت از نظر حسی و علمی برای ما ثابت نیست، که زمین حرکت می کند. ولی آن گاه که از نظر علمی ثابت شد، علم غشاء و غطاء را در ذهن ما از بین می برد و نص قرآن هم چنان پای برجا می ماند، و نه اینکه علم آن را برخلاف دلالتش، تفسیر یا توجیه کند.

پس بنابراین علم، مفسر فهم ماست، نه مفسر قرآن. چون قرآن غطاء و غشائی ندارد. بلکه اگر در آیه ای یا آیاتی احیاناً در بعضی جاها غشاء و غطائی باشد آیاتی دیگر آن را تفسیر می کنند. پس مفسر قرآن، مستفسر از قرآن و مفسر کوتاهی های خود است و قرآن همیشه پیشوا و امام کل عقول و علوم است و نه پیرو آنها.

بیانات: بنابر فرمایش حضرت تعالی فرقی بین روایات و اقوال و آرای مفسران نیست مگر اینکه موافق یا مخالف با قرآن باشد.

آیت الله صادقی: فرقی دیگری هم دارد، برای اینکه اقوال احیاناً مبتنی بر روایات نیست، و احیاناً مبتنی بر روایات است. در اصطلاح منطقی بین اقوال و روایات، رابطه ی عموم و خصوص مطلق برقرار است. یعنی اقوال اعم اند از اینکه موافق روایت باشند یا نباشند. ولی در هر صورت، اقوال و روایات در آن مثلث قرار دارند که عرض کردم.

بیانات: حضرت عالی در تفسیر بین روایت فقهی و غیر فقهی فرق نمی گذارید؟

آیت الله صادقی: البته یک فرق های جزئی دارند. مثلاً روایاتی که درباره اخلاقیات و یا



در باره عرفانیات است، خودش تایید می کند درست بودن و نادرست بودن آنها را. البته در عرفانیات مطلب روشن تر است. ولیکن در فقهیات، احکام، تعبدی است. چون امور یا تعبدی است و یا غیر تعبدی که انسان در غیر تعبدی اش آزادتر است در قبول آن بر مبنای فطرت و عقل و علم. ولیکن در امور تعبدی این گونه نیست. مثلاً نماز صبح دو رکعت است، فطرت و عقل در نفی و اثباتش راه ندارد. بنابراین ما نسبت به سند روایات احیاناً احتیاجمان بیشتر است در بعد فقهی، تا در بعد غیر فقهی. چون در بعد فقهی تعبد لازم است. منتها، در بعد فقهی که تعبد لزوم دارد احیاناً تعبد همراه با، تحمق است که انسان حکمی را برخلاف عقل مطلق قبول کند ولی اکثراً تعبد، همراه با تعقل است. پس اگر روایتی در مطلبی برخلاف کل موازین است - موازینی که شارع مقدس برای پیدا کردن حق مقرر کرده - آن روایت را قبول نمی کنیم. برای آنکه تعبد یعنی نمی دانیم که این چنین است یا چنان است. اما مسأله ای که می دانیم غلط است این قابل قبول نیست. مثلاً روایتی از ابان بن تغلب نقل می کنند راجع به دیه قطع انگشت زنان، که یک انگشت زن، دیه اش صد مثقال است، دو انگشت، دویست مثقال. سه انگشت، سیصد مثقال، که تا اینجا موافق دیه اعضای مرد است، ولی چهار انگشت، دویست مثقال! خوب، آیا قابل قبول است یا نه؟ ولو متواتر باشد، به هیچ وجه من الوجوه قابل قبول نیست. برای آنکه آیا این ارزش انگشت است از نظر جسمی یا از نظر روحی؛ طبعاً ارزش از نظر جسمانی است چطور شد زن در یک انگشت مرد است، صد مثقال، در دو انگشت مرد است، دویست مثقال، در سه انگشت مرد است سیصد مثقال و در چهار انگشت زن می شود. وانگهی، آیا کدام آدم باشعور یا بی شعور یا مجنونی امکان دارد بگوید که چهار کم تر از سه و مساوی با دو است. یعنی دیه چهار انگشت زن از سه انگشت کم تر و مساوی با دو انگشت است. پس این روایت را قبول نمی کنیم در حالی که آیه **والجروح قصاص**، در قرآن، جروح مرد را جروح مردانه و جروح زن را زنانه حساب کرده، کما اینکه خون بهای مرد، مردانه است و خون بهای زن، زنانه است. و از این قبیل مشهورات فقیهیه، متأسفانه زیاد داریم.

مثلاً در روایاتی آمده است که اگر ده نفر مشترکاً فردی را عمداً به قتل رسانند، با پرداخت نه دهم خون بهای هر یک به وارثانشان، می توان هر ده نفر را اعدام کرد! با اینکه اگر هم چنان جریانی پیش آید که همه این ده نفر در کشتن یک انسان شریک باشند، هر یک، یک دهم از جانشان را به وارثان مقتول مدیونند، جان هم که خریدنی و فروختنی نیست تا با پرداخت نه دهم، جان شخص هدر رود، وانگهی این خود ظلم است که ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً (اسراء، ۱۷/۳۳) و این گونه قصاص، اسراف در قتل است، چنان که آیات «النفس بالنفس» (مائده، ۴۵/۵) و **والحر بالحر والعبد بالعبد والانیس بالانیس** (بقره، ۱۷۸/۲) تنها قصاص را در مورد برابری قاتل و مقتول مقرر داشته اند.



در مورد مردی هم که عمداً زنی را به قتل رسانده، پرداخت نیمی از خونبهای مرد، هرگز درست نیست بلکه از باب معادله: **فمن اعتدى عليك فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليك** (بقره، ۱۹۴/۲) حکم صحیح این است که تنها نیمی از بدن مرد قصاص شود که بر مبنای سنت قطعیه، مملوک وارثان زن است، یعنی باید نیمی از بدن مرد قاتل به گونه ای فلج یا منفصل گردد که او نمیرد، و یا به اعضای نیمه دوم بدن وی، فلج یا نقص عضوی وارد نشود و در این جا هر دو طرف وارثان مقتول و قاتل وظیفه ای جداگانه دارند، قاتل باید حتی المقدور با دادن خونبهای عادلانه، خود را از نقصان عضوی نجات دهد، و در صورت عدم رضایت وارثان زن مقتول، برای اینان جایز است که در صورت احتیاج، اعضای از قاتل را مصرف کنند یا به فروش رسانند و یا به رایگان در اختیار نیازمندان قرار دهند و بقیه را با شرایط گذشته فلج یا جدا کنند، در هر صورت مرد قاتل نباید بگونه ای مطلق اعدام شود، بلکه نیمی از اعضایش از آن وارثان زن است تا به گونه ای عادلانه قصاص کنند. زیرا وجوب قصاص، حکم ثابت قرآنی است که تنها در دو صورت به دیه مبدل می شود اول اینکه: اولیاء دم، خواستار دیه باشند و در ثانی: اجرای قصاص، امکان وقوع نداشته باشد و چون از هنگام نزول قرآن مجید تا عصر حاضر، موضوع حکم قصاص در این مورد خاص به علت عدم امکان اجرای آن، متفی بوده و قصاص نصف بدن مرد قاتل، منجر به مرگ وی می شده، بالطبع قصاص به دیه تبدیل می گردیده است ولی اکنون با پیشرفت علم پزشکی و جراحی چنان قصاصی امکان پذیر است به جز قصاص کلی نیمه سر و گردن و سینه و شکم، که اضطراراً به دیه مبدل می شود.

در اینجا بیان این نکته ضرورت دارد که: تغییر موضوعات احکام، در اثر مقتضیات زمان و مکان، به هیچ وجهی با اصل احکام شریعت منافات ندارد زیرا احکام قرآن و سنت، همیشه گویا، ثابت و تغییر ناپذیر بوده و تنها موضوعات احکام، پویا است. بنابراین فقه قرآنی، فقه گویا است که پویایی موضوعات را در بردارد و نه پویایی احکام را.

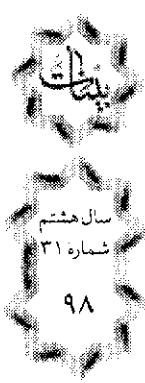
از این قبیل احکام فقه‌های شیعی و سنی، برخلاف نص یا ظاهر مستقر قرآن، دست کم پانصد مورد در کتب فقها موجود است که در کتاب فقهی استدلالی «تبصرة الفقهاء بین الکتاب و السنة» و «توضیح المسائل نوین» و تفسیر «الفرقان» و کتب دیگر با بررسی دقیق قرآن و سنت، حکم قرآنی احکام مذکور را آورده ایم.

بیانات: همانطور که اشاره فرمودید حضرت تعالی به صورت استدلالی به فقه الاحکام پرداخته اید در حالی که برخی از تفاسیر احکام را بیان کرده است، ولی غیر استدلالی و با این روش حضرت تعالی طبیعتاً فتواهای جدید، دیدگاه های جدید داده شده. سوال این است که آیا این فتواها پیشینه ای دارد. دیگران هم چنین نظراتی دارند. مثل نماز مسافر، روزه مسافر و از این قبیل احکام...
آیت الله صادقی: پیشینه ها چند جور است. یک پیشینه روایتی و اقوالی و علمی و فکری

داریم که مطلق است و جور دیگر مطلق نیست. یک پیشینه داریم غلط است. مثل نظریه کانت و لاپلاس و بوفون آلمانی... پیشینه ها بر هر مبنایی که باشد اگر موجب تحمیل بر قرآن یا اضافه کردن و کم کردن است، قابل قبول نیست. ولیکن پیشینه ای که در فهم قرآن ضرورت دارد، این است که لغات قرآن را از خود قرآن، جملات قرآن را از قرآن، مفاهیم قرآن را از قرآن، با تعقل و تفکر مستقیم بفهمیم. و بعد از مراحل درون قرآنی سه بعدی، به مراحل برون قرآنی هم نظر کنیم تا آنچه را موافق با قرآن است قبول کنیم. بنابراین این ما کاری نداریم که فقها فرمودند یا فرمودند. روایاتی هست یا نیست. برای اینکه محور اول و آخر اعتصام ما، قرآن است. و اعتصموا بحبل الله جميعاً. (آل عمران، ۱۰۳/۳) می بینیم که در آیه حبال الله و یا حبلی الله نیست. بلکه تنها حبل الله است. **أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم**، که محور اطاعت «الله» است و اطاعت از «رسول» و «اولی الامر» که ائمه ی معصومین علیهم السلام هستند در طول اطاعت «الله» بر مبنای «کتاب الله» به صورت حاشیه بر متن است، ولیکن اگر حاشیه ای مخالف متن بود قبول نمی کنیم، در بحث نص عرض کردم. حاشیه باید موافق با متن باشد. بنابراین اگر از رسول یا ائمه چیزی بر خلاف نص و یا ظاهر مستقر قرآن نقل شود، قابل قبول نیست و این خود تهمتی ناروا به آن بزرگواران است.

من یادم هست که در جلسه فقه آقای خوبی رضوان الله تعالی علیه شرکت می کردیم. بزرگان از مراجع و فقهای موجود و مرحوم هم بودند. در آن جلسه روی همین مبنا افکار زیادی عرضه می شد که آیا اگر نصی یا ظاهری از قرآن داشته باشیم، که برخلاف نظر فقها بود آیا آن را قبول کنیم یا نه؟ مثلاً در سوره انعام آمده است که: **وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَانُ... كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ** (الانعام، ۱۴۱/۶) من به ایشان عرض کردم که: آیا غیر از این نه چیز مشهور، چیزی دیگر از موارد زکات هست یا نه؟ فرمودند: نه، گفتم: آیا زیتون و رمان جزء موارد نه گانه هستند؟ گفتند: نه، گفتم پس طبق قرآن یازده تا شد.

فرمودند این آیه مکی است و آیات مکی زکات را بیان نکرده، زکات حکم مدنی است. گفتم: این دو جواب دارد: یکی این که آیات زکات، به لفظ زکات، صدقه، انفاق و ایتاء که حدود سی آیه است. شانزده آیه اش مکی است مثل آیه چهارم سوره مومنون: **وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ** و چهارده آیه اش مدنی است. ولی متأسفانه آقایان فقها با عدم توجه به قرآن، دقت نکردند که زکات، هم مکی است و هم مدنی. ثانیاً شما قبول دارید که ایتاء در آیه، ایتاء زکوی است. ایتاء زکوی در زیتون و رمان اضافه بر آن نه تالی مشهور است. بنابراین نه تا قبول نیست و ما بر حسب سی آیه از قرآن نصاً یا ظاهراً می گوئیم که زکات به تمام اموال تعلق می گیرد، کما اینکه خمس به تمام اموال تعلق می گیرد، ایشان فرمودند: مطلب جدید است. گفتم: ما جدید می فهمیم، در حالی که قدیمی است یعنی چهارده قرن پیش، خدا این طور فرموده است. منتها ما روی قصور یا تقصیر جور دیگری فهمیدیم. بنابراین اگر محور ما قرآن باشد، محور ما بیان قرآنی است، چه با فتاوا و



روایاتی مخالف باشد و یا موافق، مثل نماز مسافر در مسافرت، که اصلاً تقصیر ندارد ولو به کره ماه سفر کند. این مطلبی که در سفر، نماز قصر نداریم حکمش جدید نیست با این که در این مسأله ما از آرای فقها چندان موافقی پیدا نکردیم، ولی طبق دو نص قرآنی و اذله دیگر، می‌گوییم نماز مسافر اصلاً قصر در کمیت ندارد، بلکه قصر تنها در کیفیت به هنگام خوف است. آیه إن خفتم فرجالاً أو ركبانا... (بقره، ۲/۲۳۹)، کمیت نیست، کیفیت است؛ و هم چنین آیه قصر، که ما در «کتاب نماز و روزه مسافران» بطور مفصل بحث کرده‌ایم. بنابراین اگر ما آرائی برخلاف کل فقها داریم از لحاظ مخالفت آنها با قرآن است، - البته ما آراء کل فقها را هم در دست نداریم، آرای کسانی که کتاب نوشتند، و کتابشان در دست است - خیلی کم است به هر حال اگر برخلاف نص یا ظاهر مستقر قرآن باشد مردود است، ما می‌گوییم کل فقها معصوم نیستند. ولی قرآن معصوم است. تازه بالاتر، بر فرض محال اگر ما در زمان امام صادق علیه السلام بودیم و ما را راهنمایی می‌کردند به منزل ایشان و می‌گفتند ایشان امام صادق علیه السلام است. از ایشان سوال می‌کردیم که «وحرّم ذلك» یعنی چه؟ اگر می‌فرمود «حرّم» یعنی مکروه و مرجوح است می‌گفتیم شما امام صادق نیستید. شما شخصی دیگر هستید برای اینکه امام معصوم علیه السلام برخلاف نص قرآن، رای نمی‌دهد. بنابراین ما تخطئه عصمت نمی‌کنیم. بلکه تخطئه نسبت می‌کنیم. می‌گوییم این امام نیست. آنچه را که از رسول یا ائمه علیهم السلام نقل شده، ولو به طور متواتر، ولو با سند صحیح، اگر مخالف برداشت صحیح مستقیم از قرآن باشد، رد می‌کنیم ما نمی‌گوییم - معاذالله - معصومان علیهم السلام اشتباه کردند، نخیر از آنان، غلط نقل شده، چنان که در روایات جعل زیاد است. تقیه زیاد است. نقل به معنا زیاد است و تضاد زیاد است. می‌گوییم این گونه روایات از معصوم جعل شده یا تقیه است. قرآن که قابل جعل نیست، بلکه قرآن محور از برای تصدیق و تکذیب اقوال و روایات است. مثلاً از جمله ی روایات مجعول روایاتی است که به معصوم نسبت می‌دهد ایشان انگور را به کسی می‌فروخته که می‌دانسته شراب درست می‌کند در صورتی که این روایات با ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان مخالف است.

بیانات: سوال بعدی ما راجع به عهدین است و استفاده قرآنی از عهدین در تفسیر قرآن. با توجه به این که ظاهراً عهدین با زبان عبری نوشته شده بفرمائید تا چه حد می‌شود از آنها استفاده کرد و چه موضوعاتی از آن می‌تواند قابل استفاده باشد؟

آیت الله صادقی: چون قرآن تصریحات و اشاراتی به کتب انبیای قبل - مخصوصاً تورات و انجیل و صحف ابراهیم - دارد و آنها یکدست نیستند. به عنوان پیش مطالعه، مراجعه اش خوب است. مثلاً فرض کنید که شما می‌خواهید درسی را بفهمید اگر پیش مطالعه کنید بهتر می‌فهمید. ما به عنوان پیش مطالعه وحیانی که قرآن می‌گوید: مصداقاً لما بین یدیه ولو اینکه پیامبر بعدی خلف پیامبر قبل است. ولی «بین یدیه» یعنی هم خلف است در زمان و هم «بین یدیه» است در

برخورد و برداشت. آری درست است که در زمان خلف است و بعد است و لکن در برداشت، پیامبر بزرگوار نظر دارد به تورات و انجیل وحیانی و نه جعلی و تحریفی. با نظر به تورات و انجیل وحیانی، وحی اخفی را بهتر می توان تقبل کرد که وحی قرآنی خالد است. بنابراین بهتر است از نظر پیش مطالعه در جهات مختلفی به تورات و انجیل، مخصوصاً با نص عبرانی، با نص سوریت، با نص یونانی، با نص های مختلف، مراجعه کنیم. به دو جهت: یک جهت پیش مطالعه وحیانی نسبت به قرآن و جهت دوم، آنچه را بر خلاف وحی است و تحریف شده، زیاد یا کم شده بدست بیاوریم. پس اثبات آنچه وحیانی است که قبلاً بوده، و نفی آنچه وحیانی نیست و تحریف شده؛ تنها توسط قرآن میسر است چه اینکه آیات زیادی داریم که اینها (علمای منحرف اهل کتاب) یحرقون الکلم من بعد مواضعه. در بعضی از احکام و معارف، تحریف کردند. زیاد کردند. و یا کم کردند چنان که در دایرةالمعارف انگلیسی و فرانسوی که پانصد نفر از علمای مسیحی آن را نوشته اند و اعتراف کرده اند غلطهای بسیاری در تورات و انجیل هست که مجموعه پنجاه و نه کتاب آسمانی است. پنج تا خمسة تورات است، چهار تا، کتب اربعه انجیل و پنجاه تا کتب دیگر است.

اینها می گویند در این کتب حداقل صد هزار و حداکثر یک میلیون غلط وجود دارد. اکنون وظیفه ماست که این را نشان بدهیم. هم به مسلمانها و هم به غیر مسلمانها. تا در نفی تحریف و اثبات وحی، مجهز باشند. پس پیش مطالعه در دو بُعد بهتر است: پیش مطالعه وحیانی که وحی سابقاً این طور بوده و در اینجا بالاتر رفته و آن را تصدیق کرده و پیش مطالعه دوم نقض است. آنچه احیاناً در کتب عهدین موجود است و وحی نیست، برخلاف عقل است، برخلاف فطرت است، برخلاف علم است، برخلاف عدل است و... در این جهت تقریباً اولین کتابی که من نوشتم، بعد از فارغ التحصیل شدن از قم، کتاب بشارات عهدین است که در مقدمه اش هم مرحوم آقای بروجردی مطالبی فرمودند که ملاحظه خواهید فرمود.

بیانات: همان طور که در تفسیر آوردید، از اثرات توجه به قرآن ابتکارها و نوآوری هایی است که در مثل علم خدا، عصمت پیامبران، مجرد بودن و مادی بودن ملائکه بدست آوردید. اگر محبت کنید راجع به اینها توضیحاتی ارائه فرمایید.

آیت الله صادقی: ما در قرآن یک علم داریم، یک علم. علم خدا ازلی و ابدی است و حدوث ندارد این معلوم است علم الله ماضی نیست. چون ماضی شامل زمان است. قبل از زمان، قبل از آفرینش موجودات، خدا عالم بوده، بعد هم عالم است. و لکن همانند، «وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرَسُولَهُ بِالْغَيْبِ» را در یازده جای قرآن داریم. این یعلم را اگر از علم بگیریم دلیل بر جهل خداست مثلاً در سوره بقره: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ (بقره، ۱۴۳/۲) لنعلم معنائش چیست؟ اگر از علم بگیریم غلط است



برای این که این خود حدوث علم است اولاً، و اثبات جهل است قبل از علم، و این هم از نظر ادب لفظی و هم از نظر ادب معنوی اشکال دارد زیرا اگر «لنعلم» از علم باشد، علم دو مفعولی است ولی در کل این یازده جا «علم» یک مفعولی آمده است که نشان دهنده ی ریشه «علم» است که یک مفعولی می باشد. «لنعلم من يتبع الرسول»، آیا «من يتبع الرسول» جمله ای تامه است؟ خیر، یک مفعولی است. من يتبع الرسول یعنی متبع الرسول.

بنابراین «من يتبع الرسول» یک مفعولی است. و در کل یازده مورد که مراجعه کنید «ليعلم، لنعلم» با مفعولی مفرد آمده است. ثانیاً از نظر معنوی، گرچه لنعلم احتمال دارد که از علم باشد، ولیکن قطعاً از علم است زیرا علم خدا پس از جهل نیست، چنان که علم، یعلم، علماً، یعنی علامت گذاشت. ولی علم، یعلم، علماً یعنی دانست. پس دانستن حادث با علامت گذاشتن فرق دارد. کسی که علم حادث دارد، قبلاً نمی دانسته، ولی کسی که علامت گذاشته، علامت گذاشته که دیگران بدانند. کسی که نداند نمی تواند علامت بگذارد «الآنلعلم»، ما این قبله را قرار ندادیم مگر برای اینکه علامت بگذاریم، تا برای دیگران هویدا شود و روشن گردد که چه کسانی متبع الرسولند و چه کسانی متبع رسول نیستند. بنابراین اگر از علم باشد که هست، یعنی ما با دانایی کامل خواستیم که دیگران هم بدانند، علامت گذاشتیم تا برای مردم معلوم شود کسانی که پشت پیغمبر قبله کعبه را موقتاً به طرف بیت المقدس عوض کردند اینها من يتبع الرسول هستند. اینها ممن ینقلب علی عقبیه نیستند.

و اما باب تجرد مطلق و یا ماده: ببینید مجرد مطلق و ماده متناقض اند. یا مجرد مطلق است که هیچ ماده و مادی در آن راه ندارد. مادی هم یا مادی مطلق است که محسوس است یا اینکه مادی غیر مطلق است که محسوس نیست. پس موجود در کل یا مجرد مطلق، یا مجرد غیر مطلق، یا ماده مطلق، و یا ماده غیر مطلق است. بالاخره یا مجرد مطلق داریم یا ماده. اگر مجرد مطلق باشد ماده نیست. مثلاً این دست من محسوس و ماده است. مادی هم نیروست، مثل نیروی جاذبه که برخاسته و تولد یافته از ماده است. بنابراین محور اصلی اش ماده است و برخاسته از این محور اصلی، نیروی مادی است. در حالی که فلاسفه می گویند: ملائکه مجرد اند. روح مجرد است. اگر اینها نمی گفتند مجرد مطلق، می گفتیم این مجردی نسبی است. یعنی مادی است. که برخاسته از ماده است. لکن من در حدود پنجاه سال پیش که نزد بزرگان فلاسفه عصر، درس فلسفه خواندم همه شان به اتفاق می گویند که این ها مجرد مطلق اند. اگر غیر خدا مجرد مطلق باشد. اشکالات زیادی وارد است. اشکالات نقلی، عقلی و اشکالات علمی؛ اولاً مجرد مطلق، نیاز ندارد، آن موجود ماده و مادی است که نیازمند به محدث و خالق است. ماده و مادی در چهار بُعد زمان، ترکیب، تغییر و حرکت نیازمند است. ولیکن ماورای ماده که مجرد مطلق می باشد، نه ماده است، نه مادی. نه زمان دارد، نه مکان؛ نه اول دارد، نه آخر، و بالاخره حد ندارد. بلکه غنی مطلق است. هم قبل از زمان است. هم بعد از زمان. و در

حقیقت مجرد مطلق، بی نیاز مطلق است.

بیانات: بی نیاز مطلق نمی شود، چون واجب الوجود که نیست. مجرد، ممکن است.

آیت الله صادقی: مجرد مطلق در ممکنات، ممکن نیست. مجرد مطلق همان واجب الوجود

است.

بیانات: آنها فرشتان بر این است که مجرد مطلق، یک مفهومی است که مخلوق است.

حفظ مخلوقیت یک نحو مجرد دارد.

آیت الله صادقی: این تناقض می شود. اگر مخلوق است پس نیازمند است. نیازمند باشد، آغاز دارد. آغازنده دارد. آیا خدا که مجرد مطلق است نیاز به خالق دارد؟ نه

پس غیر خدا هم اگر همانند خدا مجرد مطلق باشد، آغاز ندارد، خالق هم ندارد، مخلوق هم نیست. پس مخلوق بودن ملازم است با مجرد مطلق نبودن. و مجرد مطلق بودن تنها در انحصار خدا است که بی نیاز مطلق است. ولی در غیر خدا که نیازمند است مجرد مطلق، ممکن نیست. پس غیر خدا، مجرد مطلق نیست. اگر مجرد مطلق نیست مثل نیروی جاذبه عمومی است. که مجرد است در بُعدی؛ و مادی است در بُعد دیگر. مجرد است به این معنا که محسوس نیست، ولی مادی است، چون بر خاسته از ماده است.

اولاً اگر غیر خدا مجرد مطلق باشد، پس حادث نیست. و خداست. که در نتیجه ما قائل به چند خدایی شده ایم. بنابراین نمی توانیم، مجرد مطلق غیر از خدا داشته باشیم ثانیاً در آیاتی که در بحث روح و ملائکه هست. مثلاً اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع دو، سه و چهار بال، و بیشتر در هر صورت حد است. و حد در مجرد معنا ندارد موجودی که مجرد است اصلاً حد ندارد مجرد مطلق یعنی بی حد، از جمله آیه ۱۲ تا ۱۴ سوره مؤمنون دلیل بر مادی بودن روح است. که بعد از مراتب خمسه بدنی می فرماید: ثم انشأناه خلقاً آخر. انشأناه نیست، انشأناه است. یعنی بعد از تکمیل بدن، آن را به صورت خلقی دیگر، ایجاد کردیم. یعنی تبلوری از این بدن، روح شد. پس روح، برخاسته، از بدن است. نه اینکه خدا آن را جدا خلق کرده باشد، بلکه خود این بدن را روح کردیم. منتها روح یا روح نباتی است. یا روح حیوانی و یا روح انسانی است روح نباتی را از بُعد نباتی بدن استخراج کردیم مثل ناخن و مو. روح حیوانی را از بُعد حیوانی. و روح انسانی را از بُعد انسانی که مغز و قلب است. بنابراین خدای تعالی پس از مغز و قلب جسمانی، مغز و قلب روح را. و از اجزای نباتی، روح نباتی را و از اجزای حیوانی روح حیوانی را خلق فرمود، بنابراین آیا چیزی که برخاسته، از چیز دیگری است و از آن تولد یافته، می شود با هم مناقض باشند؟! روح هم که برخاسته از بدن است گرچه ماده نیست، ولی مادی است. فرقی با نیروی جاذبه این است که نیروی جاذبه، شعور ندارد، ولی روح انسان شعور دارد. مثلاً نفخت



فیه من روحی (الحجر، ۲۹/۱۵)، فیه برای ظرف است. این بدن ظرف روح است. ظرفی که ماده و مادی است آیا لاحد در محدود گنجایش پیدا می کند. می شود یک کیلو گرم آب را در ظرف نیم کیلو گرمی بریزیم؟ نمی شود.

به طریق اولی غیر محدود در محدود نمی گنجد. این بدن که محدود است در بُعد فیزیکی و در بُعد هندسی و در بُعد مکان محدود است، آیا می شود لا محدود درون این محدود قرار بگیرد؟ و اینهم که فلاسفه به قل الروح من امر ربی (اسراء، ۸۵/۱۷) تمسک جسته اند که امر به معنای ایجاد مجردات و خلق برای ایجاد ماده و مادیات است این مطلب هم از نظر لغوی و هم اصطلاح قرآنی غلط است، امر در لغت به معنی کار، چیز، فرمان اعم از امر و نهی، و امر در مقابل نهی است، و اینجا به معنی کار (آفرینش) است که روح به فرمان خدا ایجاد شده، چنان که انا کل شیء خلقناه بقدر (قمر، ۴۹/۵۴) و آیا روح شیء است و یا لاشیء، پس مخلوق و مادی است. بنابراین نقلاً، عقلاً، علماً، هیچ مجرد مطلقى جز خدا وجود ندارد. این بطور مختصر و بحث های مفصلش را در کتابها ذکر کرده ایم.

بیانات: مرعوم مجلسی تعبیر به جسم لطیف می کند.

آیت الله صادقی: تایید فرمایش آقای مجلسی این است که روایت داریم: «الروح جسم رقیق قد البس قالباً کثیفاً» خیلی عالی است. مادر روایات، برخلاف علم و عقل و منطق زیاد داریم. ولكن در این باره یک روایت ضعیف هم، که روح مجرد است نداریم و این خیلی عجیب است. یعنی یک حدیث ضعیف هم از شیعه و سنی، نداریم که روح مجرد است. بلکه آنچه داریم این است که: «الروح جسم رقیق قد البس قالباً کثیفاً» رقیق و کثیف هر دو جسمند. کثیف محسوس است، رقیق غیر محسوس است. منتها یکی جسم است و یکی جسمانی، بدن جسم است و روح جسمانی. بنابراین عقل و نقل و کتاب و سنت دلیل قاطع بر این حقیقت است که غیر خدا؛ مجرد مطلق نیست. مثلاً عقل انسان و همه خصوصیات روحانی انسان، تماماً مادی است. منتها مادی گاه بی شعور است و گاه با شعور است.

بیانات: نکته دیگری که حضرت عالی آن را رد می کنید قرائت های غیر متواتر است، با این که در تفاسیر مختلف به آن ها توجه می شود و حتی در کتب فقهی درباره قرائت آن ها در نماز بحث شده لکن جناب عالی ظاهراً همه را رد می کنید و تنها قرائت متواتر را قبول دارید.

آیت الله صادقی: در قرائت سه جهت مورد بحث است. یک قرائت رسمی فوق حد تواتر قرآنی، در قرآن هایی که در سینه ها بوده، قرآن های خطی، چاپی، تفسیر نشده تفسیر شده، مترجم، غیر مترجم. این یک تواتر است که وحدت مطلق دارد. مثلاً «يَطْهَرْنَ، يَطْهَرْنَ» است و يَطْهَرْنَ نیست. و یک قسم، قرائت غیر متواتر است، که به چند جهت مقبول نیست. متواتر



احیاناً قطعی است. ولی غیر متواتر قطعی نیست. بعد سوم، فرض کنید بگویند: قرائتی از قرائت‌های غیر قرآنی، متواتر باشد، ولی ما تواتر، دو جور داریم. یک تواتر لو خلی و طبعه است که اگر معارض نداشته باشد قطعی است. مثلاً اگر هزار نفر مطلبی را بگویند ولی صد میلیون نفر غیر آن را بگویند، آیا باز هم سخن این هزار نفر تواتر قطعی است؟ نخیر! متواتر قطعی، در صورتی است که مخالف اقوی یا مخالف برابر نداشته باشد. ولیکن اگر مخالف اقوی یا حتی برابر داشته باشد این تواتر، صحیح نیست. مثل دو حدیث صحیح که در سند و در متن و در اقوال، هر دو صحیح‌اند. ولیکن چون با هم متعارضند تساقط می‌کنند، مگر اینکه یکی اصح باشد، که همان یکی مقبول است.

حالا، اگر هم ما فرض کنیم، تواتری در بعضی از قرائات وجود دارد اولاً آیا این تواتر به اندازه خود قرآن است؟ البته خیلی کم‌رنگ‌تر و خیلی کمتر است. ثانیاً، آیاتی که قرآن را محفوظ از تحریف می‌داند. مثل انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون (حجر، ۱۵/۹) باده تأکید قرآن را تحت الحفظ ربانی قرار داده. خوب، اگر قرآن به قرائت‌های مختلف نازل شده تناقض است. تناقض لفظی یا تناقض معنوی یا تناقض لفظی و معنوی با هم است. پس قرآن نزولش با قرائت واحده است. قرائت واحده ای که در نوشتار قرآن، در حفظ، در سینه‌ها و به طور متواتر به حد اعلای تواتر موجود است و اگر قرائت دیگری مرسوم و موجود باشد معصومانه نیست. آیا قرائت غیر معصومانه با قرائت معصومانه و حیانی ربانی برابر است؟ خیر، برابری ندارد. بنابراین ما تنها به قرائت متواتر قرآنی توجه کرده ایم.

حال ما در تفسیر قرآن چرا اقوالی که ضد قرآن است نقل کنیم. اگر هم نقل کنیم آن را رد می‌کنیم. می‌گوییم اگر عالم فرموده، اشتباه کرده، ولی معصوم قطعاً نفرموده است و هم چنین، قرائات سبع است. چرا بگوییم و مردم را گیج کنیم. در صورتی که قرآن «بیان للناس» و برهان است و حجت بالغه و مستقیم است و هدف دارد. وانگهی، در سورة قیامت می‌فرماید: که فاذا قرأناه فاتبع قرآنه، (قیامة، ۷۵/۱۸) آیا «قرآنه» واحد و مفرد است یا جمع است؟ قطعاً واحد است. پس قرآن یک خواندن دارد. لا تحرك به لسانک لتعجل به، ان علينا جمعه وقرآنه، فاذا قرأناه فاتبع قرآنه، ثم ان علينا بیانه (قیامة، ۷۵/۱۹-۱۶) که خواندنش به گونه واحد است، زیرا به گونه حیانی واحد قرائت شده است و بر قلب رسول الله ﷺ که نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين (شعراء، ۲۶/۱۹۳) نازل شده است. اگر دو یا چند قرائت بود. در خود قرآن باید اختلاف قرائت باشد ولی نیست. بنابراین قرآن چنان که از جهت نازل کننده‌ی ربانی وحدت دارد از نظر منزل و فرودگاهش، از نظر نزول، شکل نزول. لغات نزول، معنای نزول در کل جهات وحدت دارد. کثرت و تخالف و تضاد و تناقض هرگز ندارد.

روی آن مقداری است که در قرآن، نازل شده و وارد جزئیات دیگر نشده اید و مراجعه به تواریخ و غیره نکرده اید این چه معنا و چه توضیحی دارد؟

آیت الله صادقی: عرض می شود که ما سه بُعد در جریان پیامبران داریم. یک بعد اصلی و قطعی و محوری که عبرة لاولی الالباب است: لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب (یوسف، ۱۲/۱۱۱) که در خود قرآن آمده است یک بُعد حاشیه ای است که لزوم نداشته، ولی به عنوان حاشیه ای در بعضی روایات آمده که این را هم به شرط موافقت با اصول کلی قرآنی قبول می کنیم و این هم حجت است. همان طور که اطیعوا الله قرآن حجت است، اطیعوا الرسول و اولی الامر نیز حجت است. این حاشیه ای است بر متن که توضیح بیشتری می دهد برای کسانی که وارد بحوث قرآنی می شوند. این هم قابل قبول است. ولكن روایات یا تواریخی که مطالبی را راجع به انبیا نقل می کنند که قطعیت ندارد، قابل قبول نیست. پس آنچه پذیرفتنی و مسلماً مورد قبول است اولاً: قرآن، و ثانیاً: در حاشیه اش روایات قطعی است. و آنچه مورد قبول نیست آن جاست که مخالف قرآن است و یا قطعی نیست و در سنت هم تواتری ندارد. مثلاً فرض کنید که در باره شجره آدم در چند جای قرآن آیاتی آمده، ولی نگفته شجره چیست. روایات، مختلف واقوال هم مختلف است: گندم، حب آل محمد، علم. اینها یا تناقض دارند مثل گندم، که قابل قبول نیست زیرا گندم، شجره و درخت نیست. و شجره علم یا حب آل محمد هم قبول نیست. چرا شجره علم یا شجره حب آل محمد. مورد نهی واقع شده است؟ آیا آدم نباید به شجره حب آل محمد نزدیک شود. بنابراین روایات تاریخی یا درست نیست از اصل، یا تناقض دارند. و در جمع قابل قبول نیستند، مگر آنکه مخالف قرآن نبوده و علم آور باشند.

بنابراین همان که در قرآن است، قبول است، نه شجره فلان و فلان. اگر بیشتر از این لازم بود قرآن که «بیان للناس» است، بیان می کرد. بنابراین حال که بیان نکرده، معلوم می شود که نمی خواسته بیان کند. یعنی همان شجره بودن، کافی بوده است.

بیانات: راجع به روایات اسرائیلی هم مطلب تازه ای در فرمایشات حضرت تعالی آمده، و در تفسیر قرآن هم، حساسیتی راجع به نفی آنها دارید. به ذهن می آید که روایات اسرائیلی هم باید یک میانه ای داشته باشد. نباید ما کلاً آنها را طرد کنیم. لظفاً در این زمینه هم توضیح بفرمایید.

آیت الله صادقی: چند فرق بین روایات اسرائیلی و اسلامی وجود دارد. روایات اسلامی صحیح زیاد دارد و غلط کم. روایات اسرائیلی برعکس است. همان گونه که تورات و انجیل غلط دارد، که به یک میلیون می رسد، روایات اسرائیلی بیش از این جعل دارد. ما به روایات اسلامی توجه می کنیم، چون صحیح زیاد دارد. ولی روایات اسرائیلی همان طور که محور دین، و شریعتشان تورات و انجیل تحریف شده است، غلط زیاد دارد، ما آیات تورات و انجیل را یا نقض می کنیم، یا قبول می کنیم، و لکن روایت اسرائیلی را چندان نقل نمی کنیم برای اینکه پر از

جعلیات است چرا کاغذ را سیاه کنیم؟ داعی بر نقل نداریم. حال اصل تورات و انجیل چه کرده است که روایات اسرائیلی بکند؟ ولکن روایاتی را که غیر یهود و نصاری نقل می کنند نوعاً قابل قبول است و اسرائیلی نیست. اسرائیلی اصلاً اصطلاح است بر روایاتی که نوعاً کذب است.

بیانات: راجع به تفسیر علمی در ضمن فرمایشات فرمودید که بالاخره ما کم و بیش می توانیم به علم روز در باب تفسیر توجه داشته باشیم؟ لطفاً توضیح مختصری بفرمایید.

آیت الله صادقی: عرض کردم که علم یا علم مطلق است و یا علم غیر مطلق. ما غیر مطلق را بر قرآن تحمیل نمی کنیم، زیرا تفسیر به رای است. علم مطلق هم، مفسر قرآن نیست، بلکه ما را در دو جهت خاطر جمع می کند. جهت اولی، نص یا ظاهر قرآن است. آنچه خدا فرموده قبول می کنیم ولی چرایش را علم احیاناً بیان می کند. بنابراین علم را موید نمی گیریم. موید را فهم درست و مستقیم خودمان از قرآن می گیریم. مؤید قرآن، خودش است. قرآن مؤید نمی خواهد. خدا خودش مؤید دیگران است یا *ایها الناس انتم الفقراء الى الله واللّه هو الغنی الحمید* (فاطر، ۱۵/۳۵) بنابراین ما برای تثبیت قرآن از علم استفاده نمی کنیم، زیرا خود علم ربانی مطلق است. حتی یک آیه از آن کافی است که ملحدی را مسلمان کند. من یادم هست هنگامی که در دانشگاه تهران استاد بودم، در چهل و چند سال پیش در دانشگاه تهران، جلسه ای گرفتند که هر هفته یکی صحبت کند. یک هفته آقای مطهری صحبت فرمودند، یک هفته آقای بهشتی صحبت کردند. یک هفته دیگری و یک هفته هم من صحبت کردم. هفته ای که نوبت من بود. در مسأله ای قرآنی وارد شدم که خیلی بعد قوی فیزیکی داشت. آیه *ی ومن کل شیء خلقنا زوجین ...* (الذاریات، ۴۹/۵۱) که دلیل بر مرکب بودن تمامی موجودات است که دست کم از دو بعد هندسی یا فیزیکی ترکیب یافته اند، بعد که جلسه تمام شد، دو مطلب به من گفتند نخست اینکه: آیا شما دکتر فیزیک هستید؟ گفتم دکتر فیزیک نیستم بلکه عمیق ترین مسأله ی توحیدی فیزیکی را بر مبنای این آیه ی قرآنی مورد بررسی قرار داده ام و دوم این که برای شما یک جلسه کافی نیست. چند جلسه دیگر هم بیایید. چون همین یک آیه، هر ملحدی را مسلمان می کند بر این مبنای چندین هفته برای بحث قرآنی در دانشگاه تهران داشتیم.

خوب، قرآن نه تنها نیازهای زمان خود را که نیازهای علمی، عقلی، فکری، فطری، خودی، غیر خودی کل مکلفان را در طول و عرض جهان تأمین کرده و قرآن خودش معجزه باقی و ابدی است. بنابراین اگر آیه قرآنی نص یا ظاهر باشد بر مطلبی که علم یا کوششها و کاوشها به درجه ای از آن رسیده، این صد درصد ثابت می کند که کتاب وحیانی است. ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطئه بيمينک. (عنکبوت، ۴۸/۲۹)

من در تفسیر موضوعی که هنوز چاپ نشده یک جلدش را «القرآن والعلوم التجربیه» نامیدم، یعنی قرآن به علومی که پیشرفت و اختراعات دارند، نظر دارد. همین بعد کافی است برای



اینکه کسانی که علم گرا هستند، در بُعد گرایش علمی، گرایش ایمانی و حیانی به قرآن پیدا کنند. معنی معجزه باقی ماندن قرآن هم این است که همیشه زنده است. یعنی قرآن همیشه امام علم است. امام عقل است، امام فطرت است. پیشوای مطلق است. هیچ وقت علم برابر با قرآن نمی شود. علم همیشه عقب است. علم همیشه دنبال قرآن است. هر قدر علم جلو برود، علم مطلق نمی شود. بنابراین هر قدر علم بشر در علوم تجربی، علوم مادی و علوم دیگر پیش رود باز دنبال قرآن است و این یک ادعا نیست. حقیقتی مطلق است. مثلاً **وَمِن آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ** (شوری، ۲۹/۴۲) این آیه همان طور که آفرینش آسمانها و زمین را از نشانه های قدرت و رحمت ربانی دانسته، جنبندگانی را هم که در زمین و آسمان پراکنده شده اند از آیات قدرت ربانی دانسته، و «هم» در «جمعهم» نشان می دهد که حق تعالی در آینده ای نامعلوم، عاقلان زمینی و آسمانی را که طبعاً انسانهای هر دو مکانند از پراکندگی نجات داده و جمعشان خواهد کرد، در حالی که علم پیشتاز بشر هنوز در آستانه فهم، نسبت به وجود جاندارانی در بعضی کرات آسمانی است تا چه رسد به انسانهای آسمانی، و سفر کیهانی هر دو و جمع میانشان، ببینید این آیه چقدر مطلب دارد، ما از این قبیل آیات زیاد داریم، چنان که در سوره یوسف ملاحظه می کنیم خدای تعالی می فرماید: **وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ** (یوسف، ۱۲/۱۰۵) **یَمُرُّونَ** چیست؟ یک **مُرُوا** داریم و یک **یَمُرُّونَ**؛ **یَمُرُّونَ** از حالا تا آینده است. یک **مُرور** با چشم غیر مسلح از دور است که علم دریافت نمی کند. یک **یَمُرُّونَ** است که با تلسکوپها دیده می شود، این **مُرور** قوی تر است. یک **یَمُرُّونَ** از نزدیک است، حالا فضا پیمایی وجود دارند که از نزدیک، کره ماه و مریخ و... را مشاهده می کنند. و حد اعلی وحد اقوای آیه همان **مُرور** جسمانی و **مُرور** مماس است.

من در هجرت هفده ساله از شرف شاه، دو سال هم در مکه مکرمه، اقامت داشتم و در مسجد الحرام مدتی فرصت دادند که من صحبت کنم بعد یک شیخی بلند شد و داد زد این شخص قرآن را از بین برد. کعبه را از بین برد. علم جدید آورد گفتم آقا آیه **یَمُرُّونَ** است. آیا تو که عربی، بلد نیستی **یَمُرُّونَ** چه معنایی دارد؟ و تا انقراض جهان، **یَمُرُّونَ** هر گونه **مُروری** را شامل است، چه **مُرور** با چشم مسلح، و یا **مُرور** مماس باشد. و البته این ها **تحمیل** نیست، بلکه **تأمل** و **تدبّر** است. آن چیزهایی که **تحمیل** می کنید **غلط** است. **تحمیل**، به جهل کشاندن آیات قرآن است. مثلاً در زمان **فخرالدین رازی**، که از مهم ترین **مفسران** اهل سنت است و حدود هزار سال پیش می زیسته، حرکت زمین اصلاً احتمال داده نمی شد. و اگر کسی می گفت زمین حرکت می کند، حبسش می کردند، زندانی می کردند و او را می کشتند در آن هنگام **فخرالدین رازی** به این آیه می رسد: **هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا** (الملک، ۶۷/۱۵) و چون این **ذلول**، حیوانی است که بعد از ناآرام بودن و چموش بودنش، رام شده و حرکت دارد. این امر باعث تعجب وی شده و ایشان در تفسیرش می گوید: چون حرکت زمین بر خلاف حس است، و اگر ما از زمین بر خیزیم

به طرف بالا ، همانجا فرود می آییم ، این حسنّ ما دلیل است بر این که زمین حرکت نمی کند ، اگر زمین حرکت کند ، بنابراین ما باید جای دیگر پایین بیاییم . لذا این آیه را تأویل می بریم . ما به ایشان می گوئیم مگر حس شما مطلق است مگر علم شما مطلق است . اگر حس مطلق هم بود تازه به کنه قرآن نمی رسید . خوب ، فعلاً بگوئید ما نمی دانیم نفی نکنید . «انّ للقرآن آیات متشابهات یفسرها الزمن» را ببینید . و صبر کنید . نفی حرکت ظاهری زمین بر مبنای حس عاذی است . و این قطع شما به عدم حرکت زمین در حالی است که این آیه و آیاتی مشابه ، نص در حرکت آن است . شما صبر کنید ، بعداً ثابت می شود که زمین حرکت می کند . این خود تفسیر به رای است که برخلاف نص آیه علم حسّی را بر قرآن تحمیل کنیم تفسیر به رای یعنی کشتن آیه . کشتن نص یا ظاهر آیه . اگر آیه ای را نمی فهمید بگذارید تا دیگران بفهمند . حداقل بگوئید خدا فرموده است ، ولو حس ما آن را تثبیت نمی کند و نه این که آن را تکذیب کنید . چون حس شما که مطلق نیست ، بنابراین نمی تواند تکذیب بکند . چون حس غیر مطلق احیاناً هم تکذیب آن نادرست و هم تفسیرش نادرست است و از این قبیل زیاد داریم . در تفسیر طنطاوی ، در تفسیر فخر رازی ، در تفاسیر شیعه ، تفاسیر سنّی ، تفاسیر خبری ، تفاسیر عقلی و کل تفاسیری که بر خلاف نص یا ظاهر قرآن و دلالت عقلی و علمی مطلق است ، چنین تحمیلاتی را مشاهده می کنیم که قابل قبول نیستند .

بیّنات: داده های قطعی علم که احیاناً منافای با مفهوم بعضی آیات باشد، اینها را چکار

می کنید؟

آیت اللّٰه صادقی: یک نمونه هم نداریم!

بیّنات: شما داده علمی را نسبی می دانید و بعد می گوئید که ما یک مورد هم برخلاف قرآن

نداریم!

آیت اللّٰه صادقی: شما فقط یک نمونه داده علمی قطعی ، که قانون است بیاورید ، یک دانه هم وجود ندارد که با قرآن مخالف باشد . من با اینکه خیلی ما دون مقام عصمت ، من عرض می کنم که یکی هم نداریم . شما فکر بفرمایید و به ما کمک کنید . علمی که قابل نقض نیست اصلاً ، بیاورید . که مخالف قرآن باشد . هرگز یک مورد هم برخلاف قرآن موجود نیست .

بیّنات: فرضیه و قانون با هم فرق دارد. قانون مثل قانون نیوتن را می فرمایند با قرآن

مخالفت ندارد.

آیت اللّٰه صادقی: ولی فرضیه هایی مانند فرضیه ی کانت و لاپلاس و بوفون آلمانی مخالفت دارد با آیات سه گانه سورة فصلت: قل انکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین وتجعلون له



أنداداً ذلك رب العالمين (فصلت، ۹/۴۱) آیات ۹ تا ۱۲ سوره فصلت نص است بر این که خدای تعالی خلقت زمین را قبل از کل ستارگان و آسمان مقرر کرده، آقای طنطاوی می گوید که نخیر، زمین تولید یافته ای از خورشید است. ولی طبق آیه، قبل از اینکه خورشید آفریده شود. قبل از اینکه ستارگان به وجود بیایند قبل از خورشید و ماه و ستارگان قبلاً زمین خلق شده. ثم استوی إلى السماء وهي دخان فقال لها وللارض ائتيا طوعاً أو كرهاً قالتا أتينا طائعين فقضاهن سبع سماوات في يومين... (فصلت، ۱۱/۴۱) بنابر این بعد از آفرینش زمین اول دخان است. بعداً سماوات است و بعد انجم و ستارگان است. یکی از ستارگان، خورشید است. پس خورشید مراحل بعد از زمین خلق شده و ایجاد زمین قبل از کل آسمانها و ستارگان است و علم هم اخیراً این حقیقت را تأیید کرده است. و بر فرض هم که تأیید نکرده باشد ولی نص آیات گواه بر این مطلب است که زمین قبل از کل ستارگان خلق شده است.

بیانات: احیاناً مواردی باشد که شما ممکن است در خود داده علمی شک کنید یا اینکه تأویل

می کنید.

آیت الله صادقی: البته ممکن است ما در داده علمی شک می کنیم ولی هرگز تأویل نمی کنیم. یعنی آن چه موافق با نص یا ظاهر ثابت قرآن است مورد قبول است، مثل کفایت و ماندنش که عرض کردم. یکی از علمای ستاره شناس اخیر می گوید: این که می گویند زمین از خورشید جدا شده، این نظریه گذشته است و براساس گمان بوده، مثل اینکه پرندگانی را در آسمان ببینند که یکی بزرگ تر از همه و بقیه کوچک تر از او هستند. بدون چشم مسلح، بدون دیدن از نزدیک می گویند که این کوچک ترها جوجه های آن هستند. ولی وقتی نزدیک شوند می بینند که نخیر، آن پرنده باز است و اینها گنجشکند. این را مثال می زند و می گوید که زمین با خورشید ۹۹٪ فرق دارد. ۹۹٪ جرم خورشید هیدروژن است و زمین برعکس است. چرا می گویند این معاکس؛ از آن ۹۹٪ هیدروژن تبدیل یافته باشد. مثل اینکه بگویم مورچه را تولد یافته از فیل بدانند! حالا، تولد زمین از خورشید نیز مانند همین است که این گنجشکها فرزندان آن باز باشند.

بالاخره سر جمع، دریافت سالم قرآنی، جهان عقل، علم، و جهان وحیانی را به طور کلی تحت الشعاع خود قرار داده، و بر عهده ی عالمان و اندیشمندان آزاده است که بر محور مطلق و بی شائبه ی قرآنی، به گونه ای معصومانه تفکر و تدبیر کنند، تا اسلام مرسوم متضاد و مختلف را به وحدتی وحیانی که همان اسلام قرآنی است سوق دهند.

